

(من الواح عندليب) - الحمد لله الذى سخر شمس البيان بقدرته و قمر البرهان بسلطانه ...

حضرت بهاء الله

اصلى فارسى



من الواح عندليب - من آثار حضرت بهاء الله - كتاب اقتدارات -
صفحة 2 - 30

(1)

(من الواح عندليب)

هو المنادى بالحق امام وجوه الخلق الحمد لله الذى سخر شمس البيان بقدرته و قمر البرهان بسلطانه الذى بامر طوى
ما انبسط فى ستة ايام ثم ارتفعت سموات العرفان اقرب من لمح البصر و ظهر المنظر الاكبر بما استوى مكلم الطور
على عرش الظهور و نطقت السدره امام الوجوه و به ارتفع النداء من الارض و السماء هذا ظهور ابتم به ثغر
الوجود من الغيب و الشهود و قرت العيون و تنورت الابصار الامر لله الواحد المقتر المختار تالله قد اتى اليوم و
القوم فى ريب عجاب نسئل الله تبارك و تعالى ان يؤيد عباده على التقرب الى مشرق الانوار و يوقفهم على الرجوع
الى باب فضله و على تدارك مافات عنهم فى سيد الايام و الصلوة و السلام و التكبير و البهاء على ايدى امره
الذين ما منعهم ضوضاء الانام عن التقرب الى الله رب الارباب نبذوا ما سويه و اقبلوا اليه باستقامة انكسر بها
ظهر الاشرار ما منعهم اعراض المعرضين و اعتراض المشركين الذين يتكلمون باهوائهم ليصدوا الناس عن سوء
الصراط قل انه اتى بما يجذبكم الى الافق الاعلى و يقربكم الى مقام تنور بانوار بيان ربكم مولى الانام



ORIGINAL

یا عندلیب علیک بهائی و عنایتی هنیئا لک بما شربت رحيق البقاء من يد العطاء و قمت علی خدمة الامر بقیام اضطربت به اصحاب القعود و ناحت به الاحزاب الا من شاء الله ربک مالک یوم القیام الحمد لله در جمیع احوال بذکر و ثنا مشغولی و بر خدمت قائم اینکه درباره اعتراضات جناب سید علی ذکر نمودی بشرف اصغا فائز قل اعلم بعلم یقین بان الله امر الكل بتبلیغ امره و ما ترتفع به کلمة المطاعة بین البریة بعد از این حکم محکم که از سماء اراده مالک قدم نازل کل باطاعت مکلفند اگر باو امر الهی فائز شدند و بما ینبغی عمل نمودند عند الله مقبول و الا الامر یرجع الی الامر و الغافل فی خسران مبین حق در کتب قبل جمیع عباد را ابن خود خوانده و این نظر بتجلیات انوار نیر رحمتی است که بر کل سبقت گرفته و بسیاری از آن ابناء مخالفت نمودند و هر منصفی گواهی داده و میدهد بر آنچه از قلم اعلی جاری شده آیا در شیطان چه میگویند که با جلالت قدر و مقام از مواقع و مکانن قرب و لقا محروم ماند بقول بعضی معلم ملکوت بوده آیا این مقام را که عطا فرمود و در یک آن از اعلی مقام ملکوت باسفل مقام عالم ناسوت مفریافت و از جمیع فیوضات ممنوع و محروم با یفعل ما یشاء چه میتوان گفت وقتی قابل عنایت و رحمت بود و هنگامی سزاوار غضب و نقت دربارہ حرم رسول الله تفکر نمایند آن حضرت روح ما سوپه فداه فرموده کلینی یا حمیراء کلمی و اینکله علیا که از مشرق فم اراده مولی الوری جاری بر کمال عنایت و شفقت حضرت حاکمست و حال حزب شیعه میگویند در باره اش آنچه را که کل میدانند آیا آن قبولرا سبب چه و این رد حزب شیعه را علت چه یکی از مطارنه انطاکیه گفته نفسیکه در انتها مردود میشد در ابتدا رسول شما چرا او را قبول فرمود و محرم فرماش نمود؟ قل تفکروا یا قوم ثم انصفوا فیما نطق به مکلم الطور از استوی علی عرش الظهور و لا تکنوا من الظالمین یکی از اجله انصار که موسوم بطعیمه بود بعد از طلوع نیر حجاز از افق یرب آنچه داشته با مهاجرین مساوات نموده و بعد مع کمال تقرب ظاهر شد از او آنچه که عین حقیقت گریست بعد از ظهور عمل مردود یهود اجتماع نمود و حضرت متفکر و متحیر چه که در اول امر چنین امور سبب اضطراب و انقلاب عباد است در آن حین جبرئیل نازل و این آیه را تلاوت نمود انا انزلنا الیک الکتاب بالحق لتحکم بین الناس بما اراک الله و لا تکن للخائنین خصیما باری بما انزله الرحمن فی الفرقان رجوع نمایند درباره خلقت انسان میفرماید بل هم فی لبس من خلق جدید این حین غیر حین قبل و بعد است قل تفکر لعلک تتخذ الانصاف لنفسک معینا از این امور گذشته دو جهت در انسان موجود جهتی الی الله و جهتی الی نفسه وقتیکه لحاظ عنایت بجهت اول ناظر ذکر مینماید درباره او آنچه را که فوق آن در عالم خالق موجود نه

یا عندلیب علیک بهائی بگو در حضرت اسمعیل ابن حضرت صادق ع چه میگوئی این همان اسمعیل است که حضرات اسمعیلیه باو متمسک و متشبثند آن حضرت او را امام و وصی فرمود و حکم در این فقره ثابت بعد عزلش نمودند و این سبب اضطراب اصحاب شد و زرارہ که از اجله اصحاب آن حضرت بود عرض نمود آیا میشود امام عزل شود در جواب فرمودند بدا شد راوی این حدیث کلینی و معترض زرارہ هر دو نزد اصحاب رجال موثقتن قل انظروا لتعرفوا ما نطق به القلم الاعلی فی هذا المقام العزیز البدیع دیگر معلوم و واضحست که

معرضین و معترضین در این مقام چه گفته‌اند منہم من قال اگر قابل نبود از اول چرا پیشوای خلق قرار فرمود و اگر قابل بود عزلش چرا مقام امام هدایت خلقت در رتبه اولی و در عقیده شما آن حضرت دارای علوم اولین و آخرین است لذا نباید چنین امری که مخالف و مغایر است از ایشان ظاهر شود باری ذکر این فقرات نظر بعقاید خود آن حزبست یشهد بذلک کل منصف و کل عالم و کل صادق امین در هر صورت جمعی از عباد در هر قرن و عصری اعتراض مینمودند بعد از غزوه احد اعراب اطراف بتهنیت قریش رفتند سلاقه که شوهر و پسرانش در محاربه کشته شده بودند بسفیان گفته اگر کسی قاتل شوهر و اولاد مرا بکشد صد نفر شتر باو میدهم از این کلمه نارطمع و حرص در سفیان مشتعل از مکه هفت تن از اعراب را فرستاد در مدینه خدمت حضرت رسیدند و بر حسب ظاهر کسب اسلام نمودند و عرض کردند یا رسول الله جمعی از ما بایمان فائز شدند و بوحدانیت حق و رسالت تو مقرر و معترفند استعدا آنکه بعضی از اصحاب را امر نمائی با ما بیایند و احکام الهی را از حلال و حرام تلقین نمایند از جمله عاصم را با بعضی دیگر طلب نمودند حضرت هم از میان اصحاب ده تن اختیار کرده فرمان داد که با آن جماعت بمیان قبائل شده تعلیم قرآن و شرایع کنند عاصم و من معه حسب الامر عازم آن حدود شدند و بعد از توجه و ورود وارد شد آنچه که سبب حزن اکبر شد از برای اهل یثرب و بعضی از منافقین بشماتت قیام نمودند که خدای محمد چرا او را خبر نداد که این جمع بنفاق مسلمانان گرفتند و در آنچه واقع شد حکم بر جهل و عدم علم آن حضرت نمودند یا ایها الناظر الی الوجه معترض لا زال بوده و خواهد بود و در یکمقام هم نفس مذکور بصدق تکلم نموده چه که اعمال این حزب در اول ایام نعوذ بالله منکر فی الحقیقه انسان نمیتوانست حمل نماید و لکن در باره این مظلوم بانصاف تکلم نموده چه که آن جناب و مظاهر عدل و انصاف و صدق گواهی میدهند که این مظلوم بهمت تمام در لیالی و ایام بعد از ورود عراق باذن حضرت سلطان تهذیب نفوس و تطهیر افئده و قلوب برخاست و از فضل و عنایت حق جل جلاله نزع و فساد و جدال را منع نمود منعا عظیما فی الکتاب و عباد را باعمال طیبه و اخلاق مرضیه امر نمودیم قریب چهل سنه میشود که در هیچ محل نار حرب مشتعل نشده بلکه بکوشش نصایح الهی و حکمت ربانی علی قدر مقدور سکون و خاموشی پذیرفت امید آنکه از بعد آثار فساد و نزاع و جدال در عالم نماند نسل الله تبارک و تعالی ان یؤلف بین قلوبهم و یؤیدهم علی تهذیب نفوس العباد و اصلاح البلاد انه علی کل شیء قدیر

یا عندلیب علیک بهائی در باره شخص مذکور از حق جل جلاله بطلبید آنچه را که علت ظهور عدل و انصافست این مظلوم هم از برای او میطلبید آنچه را که سبب رجوع الی الله است الهی الهی اید عبادک علی اعمال یتضوع منها عرف قبولک و علی اقوال تکون مزینة بعز رضائک و وفقهم علی اخلاق تنتشر بها رائحة ایامک ثم قدر لهم الرجوع الیک و الانابة عند امواج بحر عفوک انک انت المقتدر علی ما تشاء بارادتک المهیمنة علی من فی السموات و الارضین و آنچه آنجناب در جواب القا نمودند بطراز قبول فائز هر یوم اعتراضات غافلین بر حضرت و اصحابش بوده و لکن الله اخذهم بقدرته و الارادة محت آثارهم بسلطانه و المشیة اخذهم اخذ عزیز مقتدر بعضی از اعتراضات را ذکر نمودیم امثال این امور از حد احصا خارج اگر بصر عباد از رمد هوی

و قلبشان از نار بغضا فارغ و طاهر شود مشاهده نمایند آنچه را که اليوم از آن محرومند قل اعلم انا امرنا الكل بالتبليغ و انزلنا في شرائط المبلغين ما ينصف بها كل بصير على فضل هذا الظهور و عزه و عطائه و مواهبه و الطافه ينبغى لكل نفس اراد ان يتوجه الى الافق الاعلى ان يطهر ظاهره و باطنه عن كل ما نهى في كتاب الله رب العالمين و في اول القدم يتمسك و يعمل بما انزله الرحمن في الفرقان بقوله قل الله ثم ذرهم في خوضهم يلعبون و يرى ما سوى الله كقبضة من التراب كذلك اشرق نور الامر في المأب من افق سماء ارادة الله المقتدر العزيز الوهاب و في قدم آخر يتوجه ب كله الى الوجه و بلسان السر و الحقيقة مقبلا الى البيت الاعظم يقوم و يقول تركت ملة قوم لا يؤمنون بالله و هم بالآخرة هم كافرون اذا فازت نفس بالمقامين و الامرين انها كانت مرقومة من اهل البهائم من القلم الاعلى في الصحيفة الحمراء طوبى از برای نفسی که امام کعبه الهی قیام نمود و عمل نمود بآنچه از امر حقیقی و مشرق وحی الهی در این حین نازل شد

يا عندليب عليك بهائی نیر شرایط مبلغین بمثابة آفتاب از آفاق سموات الواح الهی ساطع و لائح و مشرق عجب است الى حين ملتفت نشده اند حکم بتبليغ از سماء امر مخصوص کل نازل یعنی کل بآن مأمورند و همچنین شرائطی که ذکر شده از حق بطلب کل را مؤید فرماید بر آنچه سزاوار است بعضی از سائلین که در مجالس وارد میشوند مقصودشان اطلاع بر احکام الهیست و برخی محض استهزاء و القاء شبهه در قلوب بعضی ان ربک معهم یسمع و یری و هو السميع البصير و در مقامی این کلمات عالیات نازل ینبغی لمن اراد ان یبلغ امر مولیه ان یزین رأسه باکلیل الانقطاع و هیکله بطراز التقوی و فی مقام آخر ینبغی لكل مبلغ ان یدع ما عنده و ما عند القوم ناظرا الى ما عند الله المهيمن القيوم این مظلوم مکرر در این مقامات ذکر نموده آنچه را که هیچ منصفی آنرا رد نموده لعمر الله اگر معدودی بآنچه حق اراده نموده عمل مینمودند هر آینه انوار آثار قلم اعلى عالمرا احاطه مینمود از بعضی از نفوسیکه خود را بحق نسبت داده و میدهند ظاهر شده آنچه که سبب فزع اکبر است قلنا و قولنا الحق ليس البلية سجنی و ما ورد من اعدائی بل من الذين ينسبون انفسهم الى نفسی و یرتکبون ما ینوح به قلبی و قلبی و کل عالم خبیر و کل عارف بصیر مکرر امثال این آیات از سماء عنایت الهی نازل و لکن آذان آوده بقصصهای موهومه از اصغاء کلمات عالیات محکمت محروم و ممنوعند اگر یک آیه از آیات منزله را فی الحقیقه اصغاء نمایند البته از ما عندهم بما عند الله راجع شوند و شهادت دهند بر فضل و عنایت و عدالت حق جل جلاله در باره کل باید عدل و انصافرا مسئلت نمائید قل الهی الهی اید عبادک علی الرجوع الیک و المشاهدة فی آثار قلمک الاعلى بعینک ای رب لا تمنعهم عن بحر جودک و شمس عطائك و لا تبعدهم عن ساحة قدسک ای رب اسئلک بنور امرک الذی عند ظهوره تحت آثار الشرک و النفاق ان تبدل اریکة الجهل بسریر العلم و العرفان و عرش الظلم و الاعتساف بکرسی العدل و الانصاف انک انت المقتدر العزيز المنان و در یکمقام این آیه مبارکه نازل و هر صاحب سمعی حنین قلب این مظلومرا از آن اصغاء مینماید انک قد خلقت لنصرتی و خدمة امری و لکن نصرت اعدائی بعمل کان اقوی من جنود الملوك و السلاطين فی الحقیقه اليوم عمل نالایق از حزب الله ناصر اعداست نه ناصر اولیا

یا عندلیب لثالی حکمت و بیان را محض صاحبان بصر از خزائن قلم اعلی ظاهر فرمودیم که مظاهر عدل و انصاف را بذروه علیا جذب فرماید از حق بصر و سمع باید طلب نمود قد ظهر ما لاظهر فی العالم لا من قبل و لا من بعد یشهد بذلک ام الکتاب فی ملکوت البیان طوبی للسامعین و طوبی للفائزین این خالق را دیده ای و میشناسی اکثری بطنین ذباب مشغول و از تغردات حمامات فردوس اعلی ممنوع و محروم در معرضین بیان تفکر نما که باجنحه اوهام در هوای اوهام طائرند الی حین آگاه نشده اند ربی را که اخذ نموده اند که خلق نموده بعینه بمثابه حزب شیعه بروایات متوهمین مشغولند و از حقیقت امر غافل و محجوب القای کلمه از حق بوده و هست دیگر عمل بعاملین راجع من عمل فلنفسه و من اساء فعلیها بگوای عباد حق با کلمه یفعل ما یشاء آمده و اعتراضات عالم نزد این کلمه معدوم و مفقود میفرماید انه لو یحکم علی الارض حکم السماء او علی السماء حکم الارض لیس لاحدان یعترض علیه اگر سمع و بصر یافت میشد نازل میشد آنچه که کره خاکرا از افلاک بگذراند و لکن از برای متوهمین طنین لائق کتّاب مبین لازم نه بگوای اذن عالم این یک کلمه را بشنو حضرت نقطه یعنی مبشر روح ما سویه فداه در جواب سؤال یکی از حروفات حی علیه بهاء الله الابهی در ذکر من یتظهره الله جل جلاله و عم نواله و روح الامر و الخلق فدائه میفرماید قوله عز ذکره اگر یک آیه از آیات من یتظهره الله تلاوت کنی اعزتر خواهد بود عند الله از آنکه کل بیان را ثبت کنی زیرا که آن روز آن یک آیه ترا نجات میدهد ولی کل بیان نمیدهد انتهی حال ملاحظه کن چه مقامی را باوهام و ظنون تارکند و بچه مقامی متمسک ذرهم فی خوضهم ذرهم فی غفلتهم ذرهم فی اوهامهم ذرهم فی ظنونهم یلعبون لا اله الا هو المقتدر المهیمن القیوم اینکه در باره اختر ذکر نمودی بعنادی ظاهر شده که شبهه و مثل نداشته و ندارد بدراهم نالایقه و آمال لا تغنی عمل نمود آنچه را که حقیقت وجود نوحه نمود آنجناب و جمیع اصحاب میدانند اصفهانی بی انصاف مال افنان و سایر احباب را بظلم تصرف نمود و بآتش حرص و هوی بشأنی مشتعل که غیر حق از احصای آن عاجز و قاصر در این ایام حکومت از او اخذ نمود و لکن الی حین بصاحبش نرسیده تا از بعد چه شود و حرص و طمع چه ناری ظاهر نماید در اکثری از الواح کل را بامانت و دیانت و صدق و صفا امر نمودیم و لکن بعضی مقام امانت و عفت و صدق بخیانیت و مفتریات تمسک جستند لاجل اکل اموال الناس بالباطل و بعضی در این ارض باعمال ناشایسته مشغول محض حفظ آن نفوس را امر بخروج نمودیم و لکن عمل نمودند آنچه را که هیچ غافلی عمل نموده مقصود از خروج حفظ و عنایت بوده و لکن عداوت احداث نمود انا اردنا لهم النور و الحفظ و هم ارادوا لنا الظلم و الافتراء و ما دعاء الظالمین الا فی ضلال باری اعراض و اعتراض تخصیص باصفهانی و رفیق او نداشته حاجی محمد کریم خان کرمانی در هر سنه یک کتّاب رد نوشته و همچنین سائر جهلاء که باسم علم معروفند و صاحب ناسخ التواریخ در باره حضرت اعلی نوشته آنچه را که هیچ زندیقی نوشته از حق میطلبیم عباد را مؤید فرماید تا بعدل و انصاف در آثار و ما ظهر من عنده ملاحظه و تفرس نمایند و اگر باین توفیق فائز گردند کل بکلمه مبارکه ترکت ملة قوم اعرضوا عنک و جادلوا بالباطل ناطق گردند ان التائید فی یده و التوفیق فی قبضته یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و لکن اعمال عباد ایشانرا از مشاهده امواج بحر بیان مقصود عالمیان منع نموده ابصار از مشاهده و آذان از اصغاء ممنوعند انشاء الله از بعد فائز شوند بآنچه که سزاوار است امروز

اخلاق و اعمال ناصر و معینند باید آنجناب کل را بطراز اخلاق مرضیه و اعمال طیبه بیاریند و بعدل و انصاف متذکر دارند لعمر الله ان المظلوم فی فم الثعبان ید کرهم و ینصحهم لوجه الله و ما اراد منهم جزاء و لا شیئا و یری نفسه فی خطر عظیم چه که ستر نمودیم و بکمال تصریح کل را بآنچه سبب ارتفاع و ارتقاء است امر نمودیم اینکه در باره محبوسین و انفاق بعضی ذکر نمودید الله الحمد ایشانرا موفق نمود بر عملی که بعز رضا فائز و بطراز قبول مزین نسئل الله تبارک و تعالی ان یفتح علی وجوههم ابواب الفضل و العطاء و یقرهم الیه و یؤیدهم علی نصره امره بجنود الحکمة و البیان و الاعمال و الاخلاق انه علی کل شیء قدیر

یا عندلیب هل تری من یجد حلاوة بیانی او ینصف فیما ظهر من عندی و هل تری من یتطیر باجنحة الانقطاع فی هذا الهواء؟ قل یا قوم اگر این امر اعظم را انکار نمائید چه امری لایق اقرار است و یا قابل اثبات بگو این اثباترا محو اخذ ننماید و این قیام مقدس از جلوس و قعود بوده و هست و آنچه از قلم اعلی جاری البته ظاهر شده و خواهد شد و لایبقی من حرف الا وقد یراه المنصفون مستویا علی عرش الظهور ان ربک یعلم و یقول و الناس اکثرهم لا یعلمون اینکه در باب نشر الواح و انتشار آثار و ذکر غصن اکبر نمودید کل بمشاهده و اصغا فائز گشت الحمد لله آنجناب را مؤید فرمود بر آنچه سبب تهذیب نفوس و ارتقاء کلمه الله المطاعة بوده غصن اکبر چندی قبل بجهت اجرا توجه نموده نسئل الله ان یؤیده علی نصره امره و ارتفاع کلمته و ارتقاء عبادت و یوفقه علی تطهیر القلوب و تنزیه النفوس انه هو المقتدر العزیز الوهاب ذکر ابن جناب مرحوم مرفوع میرزا آقا علیه بهاء الله الابهی را نمودید الله الحمد از افکارش ابکار ذکر و ثنا بزبور فصاحت و بلاغت مزین چون در ذکر مقصود اختیار ناطق لدی العرش مذکور و بنور قبول منور نسئل الله تبارک و تعالی ان یوفقه علی ما یحب و یرضی و یفتح به ابواب القلوب باسمه العزیز المحبوب یا نصر الله قد ذکرک من طار فی هوآئی و تمسک بحبلی ذکرناک بذکر به توجهت الوجوه الی مالک الکریم و الجود اشکر و قل لک الحمد بما ذکرتی و انزلت لی ما ینادی کل حرف منه بعنایتک و رحمتک و فضلک و عطائک ای رب ترانی منجذبا بآیاتک و مشتعلا بنار محبتک اسئلک ان تجعلنی ثابتا راسخا فی امرک الذی به اضطرت الافئدة و العقول لا اله الا انت الفرد الواحد العزیز الودود یا نصر الله علیک بهاء الله و عنایته اذ کر من قبلی امک انها فارت بذکری من قبل طوبی لها نشهد انها فارت بجوهر لاعدل له و بلؤلؤ جعله الله مقدسا عن الاشباه و الامثال و هما حی العزیز البدیع ذکرها من قبلی و بشرها بعنایتی و نورها بانوار نیر معرفتی ان ربک هو المشفق الکریم

یا عندلیب نفوس مذکوره در نامه آنجناب بذکر فائز الحمد لله الذی ایدهم علی الاقبال فی یوم فیہ اشتعلت نار الاعراض و فازوا بالاصغاء اذ منع عنه اکثر العباد طوبی لقلوب تنورت بنور العرفان و لوجوه توجهت الی انوار وجه ربها الرحمن و لعیون قرت بنور الایقان و لا اذان فارت باصغاء النداء اذ ارتفع بین الارض و السماء نسئل الله ان یؤیدهم علی الاستقامة الکبری علی امره الاعز الارفع الاعلی بحیث لا تمنعهم جنود الارض و لا صفوفها و لا تخوفهم ضوضاء الجهلاء و لا عرفائها و یقدر لهم نوراً یمشی امام وجوههم فی کل عالم من عوالمه انه هو العزیز الکریم و هو الغفور الرحیم انا ما ذکرنا اسمائهم حکمة من عندنا و انا الامر الحکیم النور الساطع من افق سماء

رحمتی علیهم و علی الآئی اقبلن و آمن بالفرد الخبیر مخلصین و مخلصات و قانتین و قانتات و ذاکرین و ذاکرات و مقبلین و مقبلات کل در ساحت مظلوم مذکورند و آنجناب ایشانرا باین بشارت عظمی منور و مسرور دارند اینکه شخصی در باره حجاب ذکر حکم و انزال لوح نموده اکثری باصغا اکتفا مینمایند و بما تشتهی النفس و الهوی تمسک میجویند

یا عندلیب اگر مقدسا عن البغی و الفحشاء و مزینا بالبر و التقوی مشاهده میگشتند کل بتجلیات انوار نیر اطمینان و ایقان و غنی منور میشدند اخذوا ما عند القوم و نبذوا ما عند الله جزآء لاعمالهم تو شاهد و عالم گواه که این مظلوم بعد از اشراق نیر آفاق از افق عراق بدو قاصد حقیقی و پیک معنوی در لیالی و ایام اهل ایران را بافق عنایت مقصود عالمیان دعوت نمود و آن دو پیک آمه و خامه بوده در جمیع احیان کوثر نصح از قلم جاری و سلسبیل بیان باراده امام وجوه ظاهر و مقصودی جز اصلاح عالم و تهذیب نفوس امم نبوده در اوائل امر اعمال بقسمی منکر مشاهده میشد که هر بصیری بحق پناه میرد و هر سمیعی در لیالی و ایام بعجز و ابتهال نجات میطلبید تا آنکه از فضل و عنایت بتحریر و بیان فی الجمله اعمال شنیعه باعمال طیبه و اخلاق غیر مرضیه بمرضیه تبدیل گشت از حق بطلب ناس را تأیید فرماید بر عرفان مقصود این مظلوم چه اگر آگاه شوند خود اقرار نمایند آنچه را که حال منکرند نسئل لهم التوفیق فی کل الاحوال انه هو الغنی المتعال ذکر مرحوم مرفوع حسن خان را نمودند که در سجن معرضین و منکرین بافق ابهی و رفیق اعلی صعود نموده طوبی له و نعیمه له لعمری قد فاز بما لافاز به احد من قبل یریه المقربون فی هذا الحین علی مقام کریم انا کما معه از اراد الحضور و اللقاء و ذکرناه بما ماج به بحر الغفران فی الامکان و هاج عرف عنایة الله رب العالمین و انزلنا له ما قرت به اعین العارفین و ارسلناه الی ارض الطاء ان رحمة ربک احاط الوجود من الغیب و الشهود ویل للذین ما عرفوا مقامه و عملوا ما ناح به کل منصف و ذرفت به دموع العاشقین هل یبقی الذین ظلموا او یجدون لانفسهم حین الاخذ من مفر او من مهرب لا و بیانی الذی به انجذبت حقائق الملاء الاعلی و الفردوس الابهی و الجنة العلیا قل الهی الهی ألف بین قلوب عبادک و عرفهم ما اردت لهم بجدک لو یعرفون لینوحون علی انفسهم و یتکون علی ما فات عنهم فی ایامک ای رب لا تدعهم بانفسهم و لا تمنعهم عن التقرب الی شمس عرفانک انک انت المقتدر علی ما تشاء ثم اجعل اجر الذین نقلوه کنزاً لهم عندک انک انت الفضال الامین و الحافظ الحارس المعین ذکر نفوس اخری هم که با او بوده در الواح از قلم الهی جاری و نازل هنیئا لهم ذکر ضلع جناب قاسمخان علیه بهاء الله را نمودند فلما اردنا ذکرها سمعنا النداء من شطر العظمة و الکبریاء و رودها فی الجنة العلیا و استقرارها فی غرفة رقم علی فوق بابها قد بنیت هذه الغرفة لاهل البهاء نسئل الله ان ینزل علیها فی کل حین ما تقر به عینها و یفرح به قلبها انه هو الغفور الرحیم ذکر ام و اختین را نمودید طوبی لهن و نعیمه لهن ان المظلوم فی السجن الاعظم اراد ان یدکرهن بما تبقی به اسمائهن بدوام ملکوت الله العزیز الحمید طوبی لک یا امتی و ورقتی بما اظهر الله منک من قام علی خدمة امری و ذکری بین عبادی و ثنائی بین خلقی قد وفقه الله تبارک و تعالی علی نشر آثاره التي

بنورها اشرفت الارض و السماء و تنورت الافئدة و القلوب و قدرنا لك بعض اجره في تبليغ الامر و اظهار
الكلمة بالحكمة و البيان

يا عندليب كبر عليها من قبلي و بشرها بعنایتی و رحمتی التي سبقت الاشياء و نوری الذي انار به الوجود و نذكر
اختك في هذا الحين و نبشرها بعناية الله رب العرش العظيم يا ورقتي عليك بهائی و رحمتی نسئل الله تبارك و
تعالی ان يزينك بقميص العرفان و ينورك بانوار الايقان و يقدر لك ما قدره لامآته اللآئی طفن العرش انه هو
السامع المجيب و نذكر امتی الاخری طوبی لاذن سمعت نداء يا امتی و يا عبدي و لقلب اقبل الى الله مالک يوم
الدين افرحی بذكري اياك و سبحی بحمد ربك العزيز العظيم و نذكر امآتی في الاطراف و نبشرهن بما قدر لهن
من لدى الله الفرد الخبير ان التي فازت بالاقبال انها من اعلى الرجال عند الله طوبی للفآئزات و الفائزين الحمد لله
رب العالمين ذكر جناب غلامعلی را نموديد يا غلام قبل على هل تقدران تسمع بيانی باستقامة تفتح به ابواب اذان
من في الامكان و هل تقدران تنطق ببيان تنطق به السن العالم؟ قل لا و نفسك الا بحولك و قوتك و لله
خزائن البيان لو ينزل آية منها او يظهر لؤلؤ منها لترى الناس سكارى من رحيق بيان الله مولى الوری ان ربك هو
المقتدر على ما يشاء و هو الفضال الكريم قد ذكرک من قام على خدمة امری و طار في هواء حبي ذكرناک
بآيات ظاهرها نور و باطنها رحمة و في باطن باطنها ما ينادی بهذا النبأ العظيم البهآء عليك و على الذين ما خوفهم
سطوة كل غافل مريب

يا عندليب نفوسیکه اقبال نمودند و بحبت با آنجناب معاشرت کردند و بقبول ما نطقت في هذا الامر الاعظم فائز
گشتند و هم چنین امآیکه کسب رضا نموده اند و طلب ذکر از مولى الاذکار کرده اند کل بتجلیات انوار آفتاب
عنايت مقصود عالمیان فائز امروز بحر موج و شمس مشرق و نور ساطع هر نفسی اقبال نمود و بخدمت اولیا فائز
گشت او از اهل بها در قیوم اسماء از قلم اعلى مذکور و مرقوم اولیای آن ارض را سلام و تکبیر برسان و هم
چنین اماء موقنات را در ظاهر اسامی مستور و لکن در باطن ظاهر و مشهود این ایام حکمت الهی سبقت گرفته
انه هو العليم الخبير عنده علم كل شيء في کتاب مبین ذکر جناب حاجی علی را نموديد و هم چنین توجهش بشطر
اقدس اوامر و احکام الهی هر یک بمقتضیات حکمت مشروط جناب حاجی علی علیه بهائی باید در آنچه از قلم
اعلى جاری شده ملاحظه نماید اگر مطابق بحرکتست حرکت نماید و اگر موافق سکونست ساکن باشد از آن
گذشته باید که اول مصروف راه را معین نماید و بعد حرکت کند بیع املاک هم نزد مظلوم محبوب نه مگر
در ادای دیون بسیاری از نفوس لاجل ادای حقوق الله اراده بیع نمودند و منع نمودیم

يا عندليب بلایای این مظلوم سبب اعظمش اجتماع نفوس در حول بوده در سجن جمعی از هر قبیل موجود
حال از صغیر و کبیر و اناث و ذکور قریب سیصد نفس موجودند دیگر باقی معلوم و واضحست بعضی بمثابه
جبل ثابت و راسخ و برخی بمثابه نور منیر و بعضی هم یعلو مرة و یسفل اخری و حق با کل بعنايت کبری
سلوک میفرماید بیست و یک سنه با این جمع در سجن ساکن قل القدرة لله رب العالمين الحکمة لله مقصود

العارفين الرأفة لله معبود من في السموات و الارضين الشفقة لله مولى الاولين و الآخرين جلال در توجه اذن داشته و اما آن دو نفس دیگر بعد از ورود در پرتسعيد طلب اذن نمودند و از بحر فضل محروم نماندند ان ربك هو السامع المجيب باری شرایط نفوسی که باذن فائزند اینست اول صحت مزاج و صحت بدن ثانی اسباب سفر از نقد و غیره و شرطیکه اعظم شرایط است تحصیل اذنت در محل و مقام و اگر کل موجود باشد و حکمت اقتضا ننماید حرکت و توجه جائز نه حق میفرماید و لله علی الناس حج البيت و بعد میفرماید من استطاع الیه سبیلا از حق میطلبیم کلا تأیید فرماید تا عمل نمایند آنچه را که بآن مأمورند از مطلع امر ظاهر نمیشود مگر آنچه سبب علو و سمو و محبت و الفت و اتحاد عباد است انه هو الأمر الحکیم اینکه در باره توجه عباد و اشتعال ایشان ذکر نمودی که در هر سنه جمع کثیری نظر بتشویق چاوشها قصد افق اعلی و ذروه علیا مینمایند این مقام مقام شکر است چه که نفوذ قلم اعلی عباد را به این مقام آورده مع اعراض کل جواهر وجود را باراده مطلقه اخذ کرده مع آنکه در ایامی ظاهر شده که از هر جهتی صفوف و الوف و مدافع و سیوف موجود مع ذلک منقطعا عن العالم کل را دعوت نمودیم بآنچه سبب ارتفاع وجود و ارتقاء نفوس و راحت عباد و تعمیر بلاد است این ظهور ظهور رحمت کبری و عنایت عظمی است چه که حکم جهاد را از کتاب محو نموده و منع کرده و بمعشرت با جمیع ادیان بروح و ریحان امر فرموده آن جناب دیده و میداند آنچه از قلم اعلی در زیر و الواح نازل شده فساد و نزاع و جدال ممنوع و هم چنین امر نمودیم بقرائت کتب قوم جمیع این امور عنایتی است بزرگ از برای عباد چه که از قبل ممنوع بودند و بجهاد مأمور استعمال لباس اجنبیه و ملاحظه کتب آن قوم از قبل ممنوع و آثار منع در کتب موجود و مشهود و لکن در اینظهور اعظم سد منع برداشته شد و بجای آن حریت عطا و عنایت گشت انشاء الله آن جناب بفتح مدائن قلوب بروح و ریحان مؤید شوند و بانتشار آثار بحکمت و بیان موفق انه یمدک بجنود البیان انه علی کل شیء قدیر و نبشرك فی هذا الحین بحضور ما ولد من ابکار افکارک و اشرق من افق خلوصک و خضوعک و خشوعک و قرء امام الوجوه نسل الله ان یعطیک اجرا فی کل عالم من عوالمه و یقدر لک ما یكون باقیا ببقاء ملکوته انه هو الفضال الکریم و المؤید العزیز الخبیر اولیای هر محل را از قبل مظلوم سلام و تکبیر برسان و بانوار نیر بیان رحمن منور دار استدلالیه آن جناب بساحت اقدس فائز این ایام انشاء الله ملاحظه میشود نسل الله ان یظهر لک فی ذکره و ثنائه ما تنجذب به القلوب انه هو المقتدر العزیز المحبوب النور المشرق من افق سماء بیانی علیک و علی من یسمع قولک فی هذا النبأ الاعظم و هذا الامر العظیم